

نامه پولوس به غلاتیان یکی از مهم ترین نامه های پولوس و حتی میشود گفت یکی از مهم ترین مباحث مسیحیت است. او این-۱ نامه رو برای مقابله با معلمان دروغین که به کلیسای غلطیه نفوذ کرده بودند نوشت. کسانی که اعتقاد داشتند که ایمان به عیسی مسیح کافی نیست و باید شریعت یهود را نیز کاملاً به اجرا برساند

پولوس سعی داشت به اونها بفهمونه که انجیلی که دارد اراعه میدهد. ساخته ذهن بشر نیست، یا از فلسفه یونانی گرفته -۲ نشده، نتیجه سنت یهود هم نیست و حتی از رسولان دیگر هم نگرفته بلکه آنرا از نتیجه الهام و مکاشفه به دست آورده

انجیل پولوس طبق ادعای خودش انجیل بشری نیست. بر خلاف اناجیل دیگر که دیده ها و شنیده های رسولان از عیسی -۳ مسیح هست نه از فردی گرفته شده و نه خود او تفسیر کرده بلکه نتیجه الهامی هست که او از خداوند و عیسی مسیح دریافت کرده و در واقع خداوند تلاش کرده از طریق پولوس با انسان ارتباط برقرار کند و پیام خود را برساند

کسی که خادم دین یهود بوده. به مرحله ای از رشد میرسه که خادم مسیحیت میشه و اون رو میشه اولین و بزرگترین واعظ دونست.

در کتاب اعمال رسولان گفته میشه وقتی که در راه دمشق مسیح بر پولوس ظاهر شد به مدت سه روز چشمان او نابینا شد. و-۴ خیلی ها میگویند که در همان سه رو انجیل واقعی بر او الهام شده. و وقتی که چشمانش توسط حنانیا باز شد دیگر جهان او تغییر کرد. دنیا رو به چشم دیگری میدید. به قول شاعر ایرانی که می گفت چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید

یک دلیل محکم که میتوانیم ما این داستان رو باور کنیم این است که بعد از این واقعه پولوس به طور کامل تغییر کرد. او ۵۰ [ شروع کرد به موعظه کردن. او چیزهایی می گفت که کلاً با اعتقادات قبلی او متفاوت بود. او از چیزهایی آگاه بود که فقط شاگردان و رسولان از آن می دانستند. او که زمانی از دشمنان مسیحیت بود به طور ناگهان تغییر میکند و از مسیح میگوید. انگار سالها او را می شناخته و با او زندگی کرده. و این اتفاق نمی توانست طبیعی باشد

پولوس زمانی یکی از متعصبان مذهبی یهودی بود. آنها اعتقاد داشتند که تنها از راه عمل به شریعت یهود میتوان راه نجات خداوند را پیدا کرد.

۶.

ما وقتی راجع به تعصب دینی که پولوس درگیر آن بود صحبت میکنیم. این میتواند بسیار وحشتناک و ویرانگر باشد. آدم متعصب میگه فقط این دینی که من دارم کامل و من دیگه نیاز به هیچ چیزی ندارم. پولوس وقتی دید که بعضی از همکیشان او مسیحی میشوند بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت ریشه مسیحیت را بشکند و با آن بدون تحقیق و فکر مبارزه کند

۷.

این چیزی است که ما به کرات در زمان حال هم میبینیم که تعصبات دینی و مذهبی باعث چه جنایاتی در دنیا میشود و به نام خدا مردم با هم میجنگند و جنایت مرتکب میشوند. پولوس وقتی حقیقت بر او آشکار شد دیگر تعصب خود را کنار گذاشت و با صدای بلند آن را اعلام کرد. او توبه کرد از رفتار گذشته خودش و تمام توان خودش رو برای مسیحیت گذاشت. او از اینکه مورد قضاوت دیگران قرار بگیره نترسید، او از اینکه شکجه بشود نترسید، او از اینکه جز گروهی اقلیت از مسیحیان در آن زمان باشه ترسی نداشت چون نور را پیدا کرده بود

۸-

در واقع پولوس به واسطه این رویدادی که برایش پیش آمد. به یک درک بزرگی رسید و آن این بود که پلان خداوند با انسان تغییر کرده. تا قبل از آمدن مسیح هدف این بود که انسان به شناخت برسد. همه پیامبران و رسولان آمدند تا خداوند را به انسان بشناسانند و همچنین انسان را به خودش بشناسانند. که انسان از کجا آمده؟ چرا آمده؟ و چه کسی او را آفریده؟

پیامبران می خواستند انسان را هدایت کنند تا خدا را بشناسد و از او سپاسگزار باشد-۹

حالا خداوند میخواهد انسان را نجات دهد. و با آوردن پسر خود برنامه خداوند نجات انسان است. برای همین توضیح آن برای یهودیانی که خدا را می شناختند راحت تر از غیر یهودیان بود

۱۰-

من دارم سعی میکنم که این مطالب را کاملاً ساده و قابل فهم جوری که باعث خستگی شما نشود توضیح دهم. ولی اینها برای همه ما بسیار مهم است. چون همه ما باید بدانیم که چرا مسیحی شدیم و چرا در مسیح مانده ایم. حتی کسانی که از پدر و مادر

مسیحی به دنیا آمده اند باید بدانند که چرا مسیحی هستند و چرا اصلاً مسیحی هستند. وگرنه آمدن به کلیسا و صرفاً خواندن سرود پرستشی و خدمت کردن به تنهایی نمی‌تواند کافی باشد و عملاً ما با یهودیان که شریعت را اجرا می‌کنند فرقی نخواهیم داشت

۱۱-

چرا ما داریم این حرف‌ها را امروز و مرتب داریم تکرار می‌کنیم؟ چون در دنیا انسانهای زیادی هستند که هنوز فکر میکنند برای اینکه بتوانند خود را از گناه نجات دهند باید یک سری آداب و شریعت رو به جای بیاورند. و پیام امروز پولوس به همه انسانها این است. پیامی که هرگز کهنه نمیشود. هرگز رنگ نمی‌بازد. هرگز با تغییر فرهنگ و آداب و جغرافیا و زمان تغییر نمی‌کند

۱۲-

او میگوید من زمانی از همه شما متعصبین سخت تر بودم. تمام آداب و شریعت کاملاً به جا می‌آوردم و هر کس مخالف اعتقاداتم بود او را سرکوب میکردم. و حالا به کمک روح القدس به این حقیقت رسیدم که راه نجات هیچ کدام از اینها نیست. و فقط به چیز است. و آن ایمان به عیسی مسیح است

۱۳-

او میگه که خداوند من را انتخاب کرد. از اول برای من برنامه داشت. واقعاً خداوند در وجود او چه چیزی را دید؟ او که دشمن ایمانداران هم بود. چه چیزی در او دید که او را انتخاب کرد؟ او بعد از ملاقات مسیح با همان تعصبی که به دین یهود داشت با همان سخت کوشی و شاید بیشتر از آن خود را وقف مسیح کرد. او زندگی خود را در این راه گذاشت. به شهرهای مختلف رفت و بسیار آزار و شکنجه دید ولی هرگز خسته نشد و در نهایت نیز جان خود را داد

۱۴-

من می‌خواهم به اعتراف کنم. وقتی که من کوچیک بودم دقیقاً کلاس اول ابتدایی بودم. در سر خیابانی که مدرسه ما بود یک-۱۰ کلیسا قرار داشت. به مدت من به همراه چند تا از دوستانم کارمون این بود که هر روز نوبتی می‌رفتیم درب کلیسا رو می‌زدیم و فرار میکردیم. از دور می‌دیدیم که درب باز میشه، فردی دور و بر رو نگاه می‌کنه و بعد می‌بنده. و ما هر بار با لذت کودکانه این کار رو تکرار میکردیم و باعث آزار فردی که در کلیسا بود می‌شدیم. آن زمان کلیسا یک مکان ناشناخته و ممنوعه به شمار می‌آمد و کسی حق نداشت به آنجا داخل شود

۱۵-

یک روز که طبق معمول نوبت به یکی از دوستانم رسید. او در زد و ظاهراً آن فرد پشت درب بود و بلافاصله درب را باز کرد. ما در حال فرار بودیم ولی دوستانم که دقیقاً جلوی درب بود خشک شد و فرار نکرد. ما از دور دیدیم که او وارد کلیسا شد و درب بسته شد. ما ترسیده بودیم که نکنه برای او اتفاقی بیوفته. حالا باید چکار میکردیم؟ زنگ مدرسه خورد و ما به کلاس رفتیم در حالی که اون دوستانم هنوز در کلیسا بود و ما می‌ترسیدیم که این موضوع را به معلم خود بگوییم

۱۶-

بعد از نیم ساعت دیدیم که ناگهان دوستانم وارد کلاس شد. و کاملاً رفتارشان آرام و خونسرد بود. بعد از کلاس از او پرسیدیم که چه شد؟ او گفت مردی مهربان درب را باز کرد و گفت آیا دوست داری داخل کلیسا را به تو نشان دهم. و او برای ما از زیبایی‌های داخل کلیسا، از صلیب، از شیشه‌های و نقش‌های روی دیوار تعریف کرد

خیلی دوست داشتم که من هم یک روز داخل آن ساختمان را اجازه داشته باشم و ببینم ولی هیچ وقت نشد. سالها ۱۷- گذشت و من شاید فکر میکردم ممکن است روزی داخل یک کلیسا رو به عنوان یک توریست ببینم ولی هرگز فکر نمی‌کردم که منی که به روز به عنوان یک کودکی که کلیسا را آزار می‌داد بیایم و داخل کلیسای خداوند موعظه کنم. بله خداوند برای من شاید این برنامه رو داشت. او همیشه چیزی فراتر از تصور تو برایت برنامه ریزی می‌کنه، و تو رو به آن سو پیش می‌بره

۱۸-

من به دوستی داشتم که بهم میگفت همیشه ما برای خودمان در زندگی برنامه ریزی میکنیم و خداوند هم برای ما برنامه ای-۱۱ میریزد. و همیشه برنامه ای که خداوند برای ما در زندگی تدارک می‌بیند بهتر و به صلاح ماست. و اون عملی همیشه

۱۹-

وقتی که خبر مسیحی شدن پولوس به شهرهای مختلف و به مردم رسید ، خب همه مردم او را می شناختند که چقدر با مسیحیان مشکل دارد. ولی با شنیدن این موضوع جمله جالبی گفتند ، آنها نگفتند که آفرین به پولوس که حقیقت را بالاخره پیدا کرد. آنها خداوند را ستودند. این جمله در این آیا برای من خیلی جذاب بود. آنها خداوند او را ستودند. پس من میتونم به عنوان مسیحی کاری کنم که خداوند خودم رو جلال بدم و از خودم خوشنود کنم

- ۲۰

این اصلا عجیب نیست ، چون وقتی ما شخصی با پیشینه پولوس را میبینیم که به این شکل دگرگون می شود از خود می پرسیم که چه اتفاقی برای او افتاده و چه کسی باعث این تحول شده و قطعاً باید نیروی فراتر از بشر و در واقع قدرت خداوند باعث این تحول شده باشد

- ۲۱

خیلی ها با او مخالفت میکردند و میگفتند که او تا دیروز یهودی افراطی بود و امروز داره انجیل رو موعظه می کنه و تازه از ما هم ایراد میگیره . در حالی که تمام تلاش پولوس این بود که به همه بفهماند که نجات خداوند از روی محبت و فیض او است و ما لازم نیست شریعتی را اجرا کنیم، لازم نیست از روی اجبار اعمالی را انجام دهیم تا رضایت او را به دست بیاوریم. این خیلی مهم -است. شما هیچ وقت به کسی که کادویی برای تولد شما میاره نمی پرسید که من بابت این کادو چقدر باید پرداخت کنم

- ۲۲

بذارید یه داستان تعریف کنم. روزی دو نفر با هم ازدواج میکنند و مرد بسیار سخت گیری بود. او هر روز لیستی را می نوشت که زن باید آن را اجرا میکرد، مثل غذا درست کردن و تمیز کردن خانه و مرتب کردن لباس شوهر و امثال آن . این کارهای اجباری برای زن بسیار سخت بود و زندگی براش طاقت فرسا شده بود. بعد از چند سال شوهر مرد و بعد از مدتی زن با مرد دیگری آشنا شد. این بار ازدواج آن زن با عشق بود و با هم عاشقانه زندگی میکردند

- ۲۳

بعد از مدتی آن زن در کمد خود لیست کارهایی را که شوهر اول او برایش نوشته بود رو پیدا کرد و با خود گفت که من تمام این . کارهایی که در زندگی قبلی انجام میدادم را الان هم دارم انجام میدهم ولی اصلاً آن حس گذشته رو ندارم. چون او تمام آن کارها را داشت با عشق و محبت انجام میداد و نه از روی اجبار. پیام انجیل این است که تو محبت را از خداوند بدون هیچ چشم داشتی دریافت کرده ای و با داشتن ایمان کامل میتوانی خود را نجات دهی و راه درست را پیدا کنی. و نیاز به اجبار و انجام هیچ عمل اجباری نداری

- ۲۴

بله حلقه گمشده زندگی پولوس یک چیز بود و آن عشق بود. پولوس تمام عمر خدایی را میپرستید که ارتباط محبت آمیزی با او نداشت. او با اعمال شریعت میخواست با خدای خود ارتباط برقرار کند و حالا او عشق را پیدا کرد و راه ارتباط با خدای خود را یافت. نمی دونم شاید یک روز در راهی کسی بیاید و به شما جمله ای بگوید که داری چه کار می کنی؟ با زندگی خود چه کرده ای؟ به کدام سمت میروی؟ و تلنگری بهت بزنه که تو رو تغییر داده باشه

- ۲۵ :

امروز خداوند از آسمان به شما قوای تازه می بخشد. امروز خداوند این جاست که خستگان را جانی دوباره ببخشد. امروز خداوند این جاست که به تمام ماتمیان تسلی بدهد. این وعده خداوند است که میگوید من هفتاد بار می افتم و خدا افتادگان را بلند خواهد کرد. همان روحی که عیسی را از مردگان برخیزانید ، همان روحی که پولوس را از گناهانش رها کنید امروز قادر است تو را از تمامی رنج ها و درد هایی که داری آزاد کند

آمین